

تأثیر قیمت نفت بر سیاست اقتصادی امریکا در تحریم و محدودسازی راهبردی ایران



* ابراهیم متقی

** امیر رضانی

*** فاطمه نکولعل آزاد

* استاد مدعو دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، گروه روابط بین‌الملل، تهران، ایران
** کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، گروه روابط
بین‌الملل، تهران، ایران

amirramezani2020@yahoo.com

*** کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

تاریخ تصویب: ۹۲/۸/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۲۷

فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۲، صص ۱۹۴-۱۶۵.

چکیده

اقتصاد سیاسی و ضرورت‌های راهبردی ایالات متحده به‌عنوان محوریت اقتصاد و امنیت جهانی تحت تأثیر نیروهای اجتماعی، منابع تولیدی و الگوی مدیریت بحران‌های منطقه‌ای قرار گرفته است. چنین ضرورت‌هایی همواره عامل اصلی تصمیم‌گیری راهبردی کشورهای صنعتی در برخورد با بازیگران منطقه‌ای از جمله ایران محسوب می‌شود. در این مقاله چگونگی و مقیاس محدودسازی راهبردی جمهوری اسلامی ایران از طریق سیاست تحریم اقتصادی، کنترل حوزه انرژی و مبادلات مالی به‌عنوان متغیر وابسته محسوب می‌شود. درحالی‌که نوسانات قیمت نفت در شرایط رکود اقتصادی، رونق بازارهای جهانی، ثبات در اقتصاد بین‌الملل و منازعه نظامی را باید در زمره مؤلفه‌هایی دانست که بر الگوی تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی ایران تأثیر می‌گذارند. نوشتار حاضر که رابطه بین تحریم، قیمت نفت و تهدیدات راهبردی را تبیین می‌کند، این موضوع را مورد پرسش قرار می‌دهد که: «نوسانات بازار و قیمت نفت چه تأثیری بر الگوی محدودسازی و فرایند تحریم اقتصادی ایران می‌گذارد؟» فرضیه این مقاله نیز بر این موضوع تأکید دارد که: «رونق تحریم اقتصادی و محدودسازی مبادلات انرژی ایران در بازار منطقه‌ای و جهانی تابعی از نشانه‌های اقتصاد جهانی و قیمت نفت بر بازار بین‌المللی می‌باشد.»

واژه‌های کلیدی: اقتصاد سیاسی، تحریم، بحران‌های منطقه‌ای، اقتصاد جهانی، امنیت جهانی

مقدمه

نفت در زمره کالاهای مؤثر در اقتصاد و سیاست جهانی محسوب می‌شود. هرگونه تحول در قیمت‌گذاری و سیاست‌گذاری نفت در اقتصاد جهانی می‌تواند آثاری بر موضوعات راهبردی بر جای گذارد. این مقاله تأثیر و پیامدهای قیمت نفت، بازار جهانی کالاهای مصرفی و همچنین موضوعات دیگری از جمله بحران مالی اقتصاد آمریکا را بر نتایج حاصل از تحریم راهبردی آمریکا تحلیل و بررسی می‌کند. امروزه اقتصادهای ملی به میزان زیادی به هم وابسته و درهم‌تنیده شده‌اند. از سوی دیگر، موضوعات اقتصادی با ضرورت‌های راهبردی کشورهای مختلف از جمله قدرت‌های بزرگ رابطه ارگانیک پیدا کرده‌اند.

در چنین فرایندی، تحول در اقتصاد یکی از اعضای آن، اقتصاد سایر اعضا را نیز به طور مثبت یا منفی متأثر خواهد کرد. در این میان، هرچه درهم‌تنیدگی و وابستگی اقتصادها به یکدیگر بیشتر باشد، به همان نسبت نیز تأثیرپذیری‌شان از یکدیگر بیشتر خواهد شد. در چنین شرایطی، اگر تأثیرگذاری اقتصادی در حوزه کالاهایی همانند نفت باشد، نشانه‌هایی از اثربخشی اقتصاد جهانی در موضوعات راهبردی را منعکس می‌سازد. بنابراین کاربرد الگوهای امنیتی قدرت‌های بزرگ و بازیگران مؤثر در سیاست جهانی را باید براساس تأثیر هر اقدام نظامی در ارتباط با موضوعات اقتصادی تبیین نمود.

در سال‌های ۲۰۰۷ به بعد اقتصاد ایالات متحده به‌عنوان یکی از ابراقتصادهای دهکده جهانی، دچار بحران مالی شد. آثار بحران مالی اقتصاد آمریکا به سایر حوزه‌های جغرافیایی منتقل گردید. کشورهای اروپایی متناسب با میزان پیوند خود با اقتصاد آمریکا تحت تأثیر بحران مالی قرار گرفتند. انعکاس بحران مالی را می‌توان



در سیاست‌گذاری امنیتی و راهبردی امریکا مشاهده کرد. در چنین فرایندی بود که قراردادهای نظامی و امنیتی امریکا با عراق تصویب شد. نیروهای نظامی ایالات متحده به صورت تدریجی خاک عراق را ترک کردند.

اگرچه باراک اوباما در سال ۲۰۱۰ تلاش کرد طیف گسترده‌تری از نیروهای نظامی امریکا را به افغانستان اعزام کند، اما چنین اقدامی آثار خود را بر اقتصاد کشورهای اروپایی بر جا گذاشت. بحران مالی ایالات متحده در سال ۲۰۰۷ منجر به تعدیل الگوهای مداخله‌گرایی شد. این امر نشان می‌دهد که هرگونه بحران امنیتی و یا رکود در بازارهای جهانی می‌تواند با سایر حوزه‌های اقتصاد ملی، اقتصاد جهانی و الگوهای کنش راهبردی قدرت‌های بزرگ پیوند یابد. انتظار بر این است که هرگونه بحران امنیتی می‌تواند با اقتصادهای ملی و جهانی پیوند خورده، آنان را تحت تأثیر فرایندهای امنیتی خود قرار دهد.

اعمال تحریم‌های اقتصادی آثار نه‌تنها بر موضوعات راهبردی و امنیتی اثرگذارند، بلکه در ارتباط با موضوعات مرتبط با صادرات غیرنفتی، تولیدات پتروشیمی، صادرات معدنی و خشکبار نیز اثربخش خواهند بود. به‌عبارت دیگر، در نتیجه بحران مالی جهانی، درآمدهای مالیاتی دولت از محل فروش نفت خام و نیز سود سهام شرکت ملی نفت، هریک به میزان ۴ درصد سالانه کاهش پیدا می‌کند که این نیز به کاهش کل درآمدهای دولت می‌انجامد.

ارزیابی قیمت نفت براساس شکل‌بندی‌های مربوط به اقتصاد جهانی انجام می‌گیرد. به‌طورکلی می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که نفت در زمره کالاهای راهبردی در اقتصاد جهانی و همچنین بازار جهانی کالا قرار دارد. از آنجاکه امریکا نیروی متعادل‌کننده نهادهای اقتصاد جهانی است، بنابراین این موضوع از اهمیت لازم برخوردار است که بین نفت، اقتصاد، امنیت و قدرت راهبردی کشورها رابطه ارگانیک وجود دارد. کشورهایی که کنترل اقتصاد جهانی را عهده‌دار هستند، هر اقدام خود را براساس ضرورت‌های راهبردی تنظیم می‌کنند. همواره بین اقتصاد، امنیت و الگوهای کنش راهبردی کشورها رابطه مستقیم و متقابل وجود دارد.

با توجه به ارتباط ارگانیک بین مؤلفه‌های اقتصاد جهانی و ضرورت‌های امنیت بین‌الملل، در این مقاله تلاش می‌شود تا نوسانات قیمت نفت در سال‌های ۲۰۱۳-

۲۰۰۷ مورد ارزیابی قرار گیرد. از سوی دیگر، موضوع مربوط به «کشش بازار جهانی» در ارتباط با نفت و تأثیر آن بر امنیت جهانی در زمره مؤلفه‌هایی محسوب می‌شود که بر سیاست راهبردی آمریکا در برخورد با ایران تأثیر می‌گذارد. تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در حوزه انرژی را باید به‌عنوان یکی از عوامل مرتبط با اقتصاد و امنیت جهانی دانست.

کشورهایی که در زمره مصرف‌کنندگان انرژی می‌باشند، مخالفت خود را با تشدید الگوی تعارض علیه جمهوری اسلامی ایران بیان داشته‌اند. نوآوری این پژوهش را باید درک رابطه تحریم اقتصادی و محدودیت راهبردی جمهوری اسلامی ایران براساس معادله انرژی دانست. اگر صادرات نفت ایران عامل متعادل‌کننده اقتصاد جهانی و بازار جهانی نفت باشد، در آن شرایط امکان گسترش تحریم‌های اقتصادی ایران به میزان قابل‌توجهی کاهش پیدا خواهد کرد. چگونگی رابطه تحریم اقتصادی و محدودسازی راهبردی ایران با موضوعاتی از جمله نفت، اقتصاد و امنیت سه مؤلفه مرتبط با یکدیگر در این مقاله هستند.

۱. امنیت انرژی در راهبرد اقتصادی آمریکا و کشورهای صنعتی غرب

امنیت انرژی یکی از شاخص‌های اصلی اقتصاد و سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. فرایندهای برنامه‌ریزی بازیگران مسلط در نظام جهانی به‌گونه‌ای شکل گرفته است که به‌موجب آن امنیت انرژی از قابلیت لازم برای اثربخشی بر نحوه رفتار سیاسی و اقتصادی کشورها به‌ویژه قدرت‌های بزرگ برخوردار است. ضرورت کنترل منابع ایجاب می‌کند که چنین بازیگرانی بتوانند از ابزار انرژی برای کنترل سیاست و امنیت بین‌الملل استفاده کنند (Ebinger, 2007: 2).

به‌طورکلی می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که انرژی زیرساخت تحرک اقتصادی و راهبردی کشورها و قدرت‌های بزرگ است. به‌عبارت دیگر تغییر در شکل‌بندی‌های اقتصاد سیاسی تابعی از موضوع انرژی خواهد بود. می‌توان آثار هرگونه تغییر در قیمت انرژی را بر الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ مشاهده کرد. یکی از ویژگی‌های آمریکا را باید اثرگذاری بر اقتصاد و سیاست جهانی از طریق کنترل منابع انرژی به‌ویژه انرژی فسیلی دانست.

چالش تأمین انرژی برای تأمین نیازهای اقتصادی و راهبردی کشورها از این نظر اهمیت دارد که این موضوع می‌تواند تضمین لازم برای تحویل مطمئن نفت وارداتی را برای بسیاری از دولت‌ها فراهم سازد. در این فرایند نیاز کشورهای همانند ایالات متحده برای تأمین انرژی به‌گونه فزاینده‌ای افزایش می‌یابد. در شرایط موجود، مراکز صنعتی و خدماتی امریکا، هر روز تقریباً یک‌چهارم عرضه کل انرژی موجود جهان، معادل $6/4$ میلیون تن نفت را مصرف می‌کنند. این روند به‌گونه مرحله‌ای افزایش یافته است (BP, 2006: 40).

اگر کشورهای خاورمیانه از قابلیت راهبردی مؤثری برخوردار باشند، در آن شرایط می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که سیاست انرژی بدون ضرورت‌های راهبردی شکل نمی‌گیرد. امنیت انرژی در اقتصاد سیاسی بین‌المللی به مفهوم شرایطی است که اولاً، هیچ‌گونه محدودیتی برای تولید، انتقال و مبادله انرژی در اقتصاد سیاسی بین‌المللی ایجاد نشود. ثانیاً هرگونه فرایند معطوف به قدرت در ادبیات راهبردی کشورهای صنعتی رابطه مستقیمی با اقتصاد و سیاست بین‌الملل ایجاد می‌کند.

در این فرایند، افزایش قیمت نفت از سال ۱۹۹۹ بر اقتصاد سیاسی خاورمیانه اثرگذار بوده است. افزایش قیمت نفت با تهدیدات امنیتی، بی‌ثباتی سیاسی و نوسان در سرنوشت کشورهای منطقه خلیج فارس و خاورمیانه رابطه مستقیم نشان می‌دهد. اگرچه افزایش قیمت نفت بخشی از سیاست‌های مدیریت عرضه اوپک محسوب می‌شود، اما تأثیر چنین موضوعی را باید در مقیاس اقتصاد جهانی مشاهده نمود. اقتصاد جهانی از طریق کنترل منابع انرژی، ارتباط تنگاتنگی با موضوع سیاست بین‌الملل پیدا می‌کند.

اقتصاد جهانی در سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۰۰ با بحران مرحله‌ای روبه‌رو شده است. چنین بحرانی را باید در زمره بحران‌های سیکلی در اقتصاد و سیاست جهانی دانست. نظریه پردازان اقتصادی بر این اعتقادند که تحول دائمی در تکنولوژی تولید کالاهای خدماتی و مصرفی منجر به ایجاد سیکل‌های مرحله‌ای بحران، رونق و عادی‌سازی فرایندهای اقتصادی می‌شود. کشوری که بتواند سیکل‌های بحران را کنترل کند، نیازمند متعادل‌سازی تولید و مصرف انرژی در مقیاس جهانی خواهد

بود.

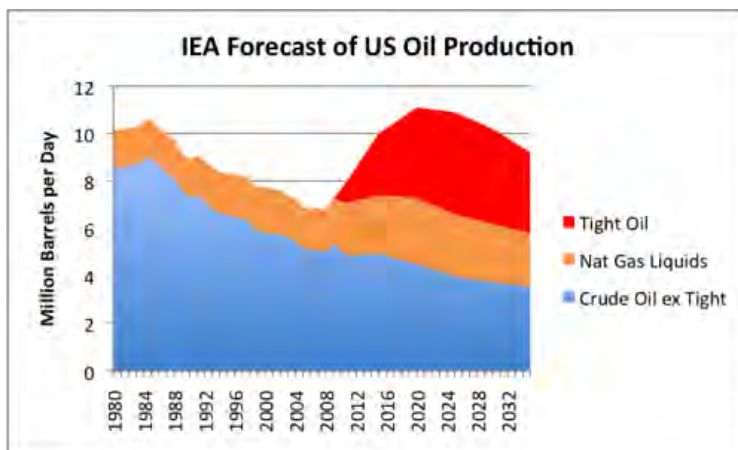
براساس چنین نگرشی، اگر قیمت نفت در مقیاس زمانی اواسط سال ۲۰۰۱ ثابت باقی می ماند، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی جهان ۵ درصد بالاتر از قیمت نفت خام در مارس ۲۰۰۴ می شد. این امر به مفهوم آن است که هرگونه بحران منطقه ای می تواند در حوزه های اقتصادی و راهبردی تأثیرگذار باشد. بنابراین، افزایش ۵ درصدی قیمت نفت به میزان ۱۰ دلار در هر بشکه افزایش می یابد. براساس چنین رویکردی می توان موضوعات مربوط به بحران اقتصادی امریکا در سال ۲۰۰۷ را نیز مورد توجه قرار داد. (رئیس طوسی و موسوی، ۱۳۸۴: ۵۶)

بسیاری از سایت های امریکایی این موضوع را مطرح نمودند که اشغال نظامی عراق صرفاً پیامدهای امنیتی نداشته است، بلکه باید آثار آن را در ارتباط با قیمت نفت نیز مورد توجه قرار داد. یکی از دلایل افزایش قیمت نفت در سال ۲۰۰۴ به بعد را باید جنگ امریکا در عراق دانست. این جنگ در کوتاه مدت آثار محدودی بر اقتصاد جهانی به جا گذاشت. به عبارت دیگر، هرگونه تحول در شکل بندی های سیاسی و امنیتی می تواند آثار خود را در اقتصاد جهانی نفت به جا گذارد. برخی از نظریه پردازان اعتقاد دارند که اشغال نظامی عراق، ضربه سختی بر ایالات متحده امریکا و به تبع آن اقتصاد جهانی وارد کرده و بیش از پیش نرخ برابری دلار را با نوسان مواجه ساخت. (Bivens, 2006: 1)

رابطه متقابل اقتصاد جهانی و سیاست جهانی را باید بخشی از نیازهای راهبردی نخبگان و نهادهایی دانست که تلاش دارند تا زمینه های لازم را برای مهندسی قیمت نفت و یا مهندسی سیاست جهانی و منطقه ای ایجاد کنند. پیوند مؤلفه های اقتصادی با سیاست جهانی بیانگر آن است که شرایط بازار بی ثبات تر از حدی است که تحولات سیاسی بدون توجه به آثار و عواقب اقتصادی آن انجام پذیرد. در چنین شرایطی این سؤال مطرح می شود که موضوع قدرت و امنیت در سیاست جهانی با ضرورت های اقتصاد سیاسی بین المللی در سپتامبر ۲۰۱۳ براساس چه معادله ای شکل می گیرد؟



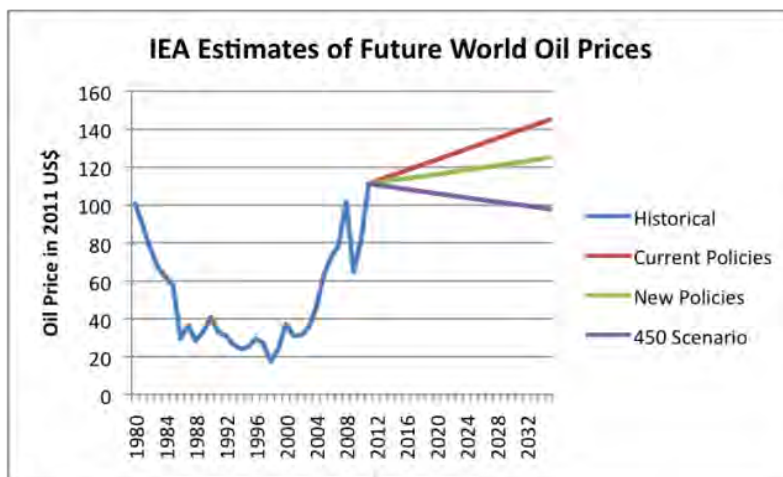
نمودار شماره (۱). روند کاهش تولید نفت امریکا در مقیاس جهانی



فرایندهای اقتصاد صنعتی امریکا معطوف به فرایندی است که نیازمند منابع خام بیشتری برای اقتصاد صنعتی می‌باشد که نیازهای مربوط به صنایع خدماتی آن کشور را تأمین کند. ریچارد لوگار، سناتور ایالت ایندیانا در نوامبر ۲۰۰۵ گفت «نفت صرفاً کالایی در کنار سایر کالاها نیست، بلکه در اقتصاد و سبک زندگی امریکایی جایگاهی مهم و بی‌مانند دارد؛ چنین نگرشی در بین برخی دیگر از کارگزاران اجرایی و نمایندگان کنگره امریکا وجود دارد». (ویلیامز، ۱۳۹۰: ۳۲۵)

ارزیابی روندهای اقتصادی در امریکا نشان می‌دهد که نیاز ایالات متحده به منابع انرژی به‌ویژه نفت خام به‌گونه قابل‌توجهی در حال افزایش است. نمودار شماره (۱) بیانگر آن است که تولید منابع انرژی امریکا به‌گونه مشهودی در حال کاهش است. برخی از نظریه‌پردازان بر این اعتقادند که اگرچه تولید انرژی امریکا در سال‌های دهه ۱۹۸۰ در حدود ۸ میلیون بشکه در روز بوده است، چنین روندی ماهیت نزولی داشته و در دهه سوم قرن ۲۱ به حدود ۴ میلیون بشکه در روز می‌رسد. در سال‌های آینده نیاز امریکا به نفت خاورمیانه افزایش پیدا کرده و هرگونه سیاست راهبردی ایالات متحده در برخورد با جمهوری اسلامی ایران تابعی از ضرورت‌های اقتصاد جهانی تلقی می‌شود.

نمودار شماره (۲). فرایند تغییرات قیمت انرژی در مقیاس جهانی



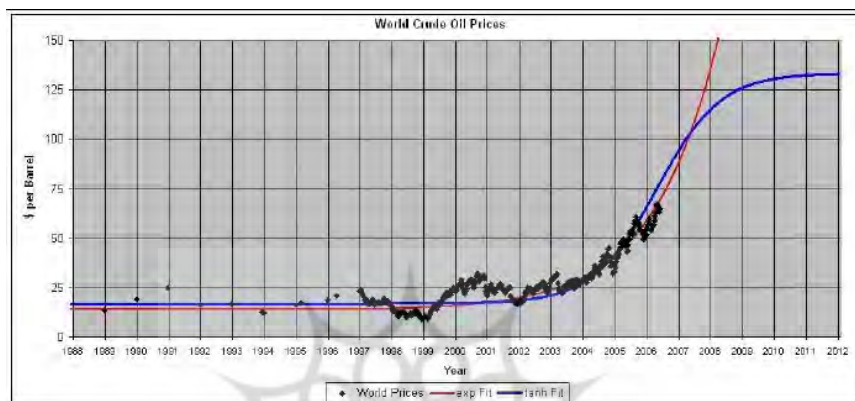
به موازات کاهش تولیدات نفت ایالات متحده، زمینه برای افزایش قیمت نفت در مقیاس جهانی نیز به وجود آمده است. درآمد نفتی ایران از سال ۲۰۰۴ به بعد در روند تصاعدی قرار گرفته است. بسیاری از پژوهشگران در مطالعات خود به این جمع بندی رسیده اند که درآمد دولت ایران از صادرات نفت طی سال های ۲۰۱۲-۲۰۰۵ بیشتر از درآمد اقتصادی ایران در طول تاریخ صادرات نفتی بوده است. در چنین شرایطی، هزینه های اقتصادی دولت به گونه ای تدریجی افزایش یافت. تجربه تاریخی نشان می دهد که هرگاه هزینه های امور عمومی دولت های صادرکننده نفت همانند ایران افزایش یابد، در مرحله بعدی با مخاطرات ناشی از رکود و افزایش وابستگی به فروش نفت روبه رو می شود. یکی از دلایل اثربخشی تحریم های اقتصادی را می توان افزایش هزینه های عمومی دولت دانست.

در چنین فرایندی: «تولید نفت در ایالات متحده با کاهش جدی مواجه شده است. تولید نفت امریکا از ۹/۶ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۷۰ به ۶/۱ میلیون بشکه در سال ۱۹۹۶ کاهش یافته است. این امر نشان می دهد که امریکا در سال ۱۹۷۰، در حدود ۲۰ درصد تولید نفت جهان را در اختیار داشت. در سال ۱۹۹۶ امریکا صرفاً ۱۰ درصد تولید جهانی نفت را به خود اختصاص داده است. تولید نفت امریکا در سال ۲۰۰۱ به ۵/۸ میلیون بشکه کاهش یافته که این امر بیانگر وابستگی ۶۰ درصدی امریکا به واردات نفت است. در چنین فرایندی وابستگی



امریکا به نفت به گونه قابل توجهی افزایش پیدا کرده است. تقریباً ۶۰ درصد از واردات نفتی امریکا از طریق کانادا، مکزیک، ونزوئلا و ۲۰ درصد از عربستان سعودی و کشورهای حوزه خلیج فارس تأمین می‌شود» (کوهن، ۱۳۸۷: ۲۲۱).

نمودار شماره (۳). روند افزایش قیمت نفت خام سبک و سنگین در مقیاس جهانی



مؤلفه دیگری که در حوزه اقتصاد سیاسی تحت تأثیر مؤلفه‌های بین‌المللی قرار می‌گیرد را می‌توان موضوع مرتبط با تورم جهانی دانست. کشورهای صنعتی غرب نسبت به مقیاس تورم به شدت حساس می‌باشند. آنان تمایل چندانی به درک ضرورت‌های سیاست امنیتی امریکا بدون توجه به شکل‌بندی‌های اقتصاد جهانی ندارند. کشورهای اروپایی در دوران‌های مختلف تاریخی با نشانه‌هایی از تهدید اقتصادی با ریشه امنیتی روبه‌رو بوده‌اند. بحران اقتصادی اسپانیا، پرتغال و اتریش را باید در زمره چنین فرایندی دانست. مخالفت کشورهای اروپایی با حمله نظامی علیه ایران تحت تأثیر پیامدهای اقتصادی ناامنی در منطقه خلیج فارس قرار داشت.

۲. تأثیر معادله نفت - امنیت بر الگوی کنش راهبردی امریکا در برخورد با

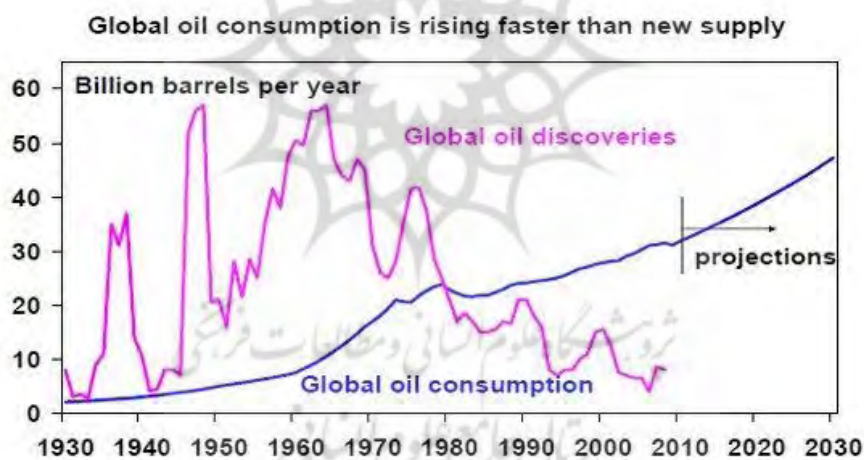
ایران

جغرافیای انرژی، فرصت مناسب اقتصادی را پیش روی ایران قرار داده است. کشوری همانند ایران نه تنها به لحاظ جغرافیای سیاسی از جایگاه ویژه‌ای برای توسعه ارتباطات بین‌قاره‌ای برخوردار است، بلکه از قابلیت‌هایی برای اکتشاف، استخراج و انتقال نفت نیز بهره می‌گیرد. ایران ۱۰/۳ درصد ذخایر اثبات‌شده نفت

خام جهان و ۱۵/۸ درصد ذخایر اثبات شده گاز طبیعی جهان را در اختیار دارد. تهدید امنیتی علیه جمهوری اسلامی ایران را نمی توان بدون توجه به معادله انرژی در اقتصاد جهانی در نظر گرفت (BP, 2010: 6).

به هم پیوستگی اقتصاد جهانی منجر به ارتقای اهمیت منابع نفتی در فرایندهای رشد و رکود اقتصادی می شود، هرگاه بحران در مناطق نفت خیز گسترش یابد بلافاصله بر قیمت جهانی انرژی تأثیر می گذارد و پیامدهایی را در محیط بین الملل ایجاد می کند. موضوع امنیت از این نظر در برنامه ریزی اقتصادی دارای جایگاه می باشد که انرژی حدواسط معادله امنیت با اقتصاد سیاسی بین المللی خواهد بود. این امر در بخشی ناشی از ابهامات ژئوپلیتیکی به ویژه در منطقه خاورمیانه و در بخشی به دلیل بازارهای پرتقاضا مورد توجه قرار می گیرد. نوسانات قیمت نفت تابعی از موضوع امنیت می باشد (فریدمن، ۱۳۸۸: ۲۱۵).

نمودار شماره (۴). فرایند نزولی کشف منابع نفتی جدید در مقیاس بازار تقاضا و مصرف جهانی



Source: www.aspo-ireland.org, IMF, AMP Capital

همان گونه که در نمودار شماره (۴) مشاهده می شود، روند کشف منابع و ذخایر هیدروکربنیک جهان در سال های قرن ۲۱ به گونه ای قابل توجه کاهش یافته است. به عبارت دیگر، می توان فرایندی را مورد ملاحظه قرار داد که نیاز کشورهای صنعتی غرب به منابع اقتصادی موجود جهان افزایش پیدا کند. صرفاً در چنین شرایطی

است که سازوکارهای جدیدی از کنش راهبردی با اهداف اقتصادی سازماندهی خواهد شد.

برنامه‌ریزان دفاعی و راهبردی امریکا در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسیده‌اند که هرگونه تحول اقتصادی بدون توجه به موضوع امنیتی خلیج فارس قابل محاسبه نخواهد بود. این موضوع در اجلاسیه داووس فوریه ۲۰۱۳ نیز مطرح شد. اگر قیمت نفت تحت تأثیر موضوعات و مؤلفه‌های امنیتی افزایش پیدا کند، در آن شرایط می‌توان زمینه‌های جدیدی از بحران در اقتصاد جهانی را نیز مورد ملاحظه قرار داد. قیمت بالاتر نفت به معنی سطوح بالاتر بیکاری و مشکل کسر بودجه در بسیاری از کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی^۱ و سایر کشورهای واردکننده نفت است.

طبق نتایج بررسی‌های انجام‌شده توسط آژانس بین‌المللی انرژی^۲، هرگونه تحول سیاسی و فرایندهای پرمخاطره امنیتی نتایج اقتصادی و راهبردی متنوعی را ایجاد می‌کند. برخی از مطالعات آژانس بین‌المللی انرژی که با همکاری دپارتمان اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته صنعتی موسوم به سازمان همکاری و توسعه اقتصادی انجام گرفته نشان می‌دهد که روندهای تغییر در اقتصاد جهانی بدون توجه به مؤلفه‌های امنیتی تبیین نخواهد شد. در این ارتباط، دپارتمان پژوهشی صندوق بین‌المللی پول، در مطالعات راهبردی خود به این جمع‌بندی رسید که افزایش ۱۰ دلاری در قیمت هر بشکه نفت خام باعث کاهش ۲ درصدی رشد تولید ناخالص داخلی کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی خواهد شد.

آمارهای ارائه‌شده از سوی نهادهای اقتصاد بین‌الملل به مفهوم آن است که به هر میزان قیمت نفت با نوسانات بیشتری روبه‌رو شود، آثار آن را باید در معادله اقتصاد و سیاست جهانی مورد ملاحظه قرار داد. به همین دلیل است که کشورهای اروپایی و همچنین بسیاری از واحدهای سیاسی عضو کشورهای توسعه‌یافته صنعتی موسوم به سازمان همکاری و توسعه اقتصادی مخالف حمله نظامی امریکا به ایران می‌باشند. چنین نشانه‌هایی از پیوند اقتصاد سیاسی بین‌المللی با شاخص‌های امنیتی

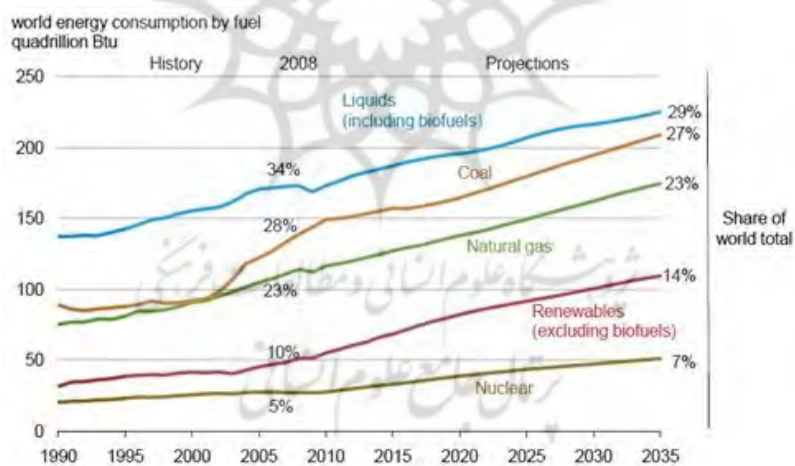
1. Organization of Economic Co-operation and Development

2. International Energy Agency (IEA)

زمینه ایجاد تهدیدات راهبردی علیه آمریکا برای انجام اقدامات نظامی در برخورد با جمهوری اسلامی ایران را به وجود می‌آورد.

تجربه نهادهای اقتصادی، راهبردی و امنیتی آمریکا بعد از اشغال عراق نشان می‌دهد که در سال اول و دوم پس از اشغال نظامی، میزان افزایش قیمت نفت نسبتاً محدود بوده است. چنین فرایندی، به منزله آن است که هرگونه اقدام نظامی نه تنها دارای آثار مرحله‌ای سریع در ارتباط با قیمت نفت و اقتصاد جهانی است، بلکه پیامدهای آن را می‌توان در ارتباط با فضای کلی اقتصاد سیاسی جهانی نیز مورد ملاحظه قرار داد. اشغال نظامی عراق در سال ۲۰۰۳ منجر به افزایش تورم در اقتصاد ملی آمریکا و همچنین اقتصاد کشورهای صنعتی غرب شده است. در سال‌های دهه ۱۹۹۰ به بعد شاهد افزایش مصرف انرژی هسته‌ای و سایر گزینه‌های انرژی در اقتصاد جهانی هستیم. علی‌رغم چنین فرایندی بیش از ۷۹ درصد از مصرف جهانی انرژی، مربوط به ذخایر هیدروکربنیک همانند نفت، گاز و ذغال‌سنگ است.

نمودار شماره (۵). مصرف بخش‌های مختلف انرژی در اقتصاد جهانی



Source: EIA, International Energy Outlook 2011

موضوع تورم همواره یکی از دغدغه‌های راهبردی دولت در نظام‌های سیاسی مردم‌سالار محسوب می‌شود. در کشورهای صنعتی غرب نشانه‌هایی از کنترل اقتصاد ملی براساس نقش دولت و طبقات اقتصادی انجام می‌گیرد. به هر میزان که دولت

در برابر گروه‌های اجتماعی و طبقات اقتصادی انگیزه بیشتری برای پاسخ‌گویی داشته باشد، طبیعی است که تمایل کمتری به انجام اقدامات نظامی در مناطقی دارد که هرگونه اقدام و کنش نظامی منجر به تغییر در موازنه قیمت کالاهای اقتصادی و همچنین دگرگونی در روندهای مربوط به رشد اقتصادی در جهان سرمایه‌داری می‌شود.

بخش قابل‌توجهی از رسانه‌ها و مراکز مطالعاتی در ایالات متحده در دوران بعد از اشغال عراق، انتقادات متنوعی را از سیاست نظامی و راهبردی امریکا به عمل آوردند. گروه‌های انتقادی بر این اعتقاد بودند که اقدامات نظامی آثار خود را در فضای اجتماعی و اقتصادی امریکا بر جا می‌گذارد. نتایج حاصل از جنگ امریکا در عراق را می‌توان در بحران اقتصادی ۲۰۰۷ مشاهده کرد. روند ایجادشده نشان می‌دهد که افزایش هزینه‌های راهبردی با نشانه‌هایی از انتقاد گسترده اجتماعی همراه بوده است. بحران در محیط اجتماعی امریکا نیز در قالب جنبش اشغال وال‌استریت شکل گرفته است.

گروه‌های انتقادی بر این اعتقاد بودند که اشغال نظامی عراق بدون توجه به ضرورت‌های اقتصاد جهانی از جمله قیمت انرژی انجام گرفته است. در روند اشغال نظامی عراق، تورم ایالات متحده به میزان ۵ درصد رشد و به موازات آن بیکاری نیز افزایش یافته است. روند افزایش قیمت نفت در سال ۲۰۰۵ به بعد را باید تابعی از ضرورت‌های جدید اقتصاد و امنیت امریکا دانست. در این مقطع زمانی کشورهای عضو سازمان OECD مبلغی برابر با ۲۶۰ میلیارد دلار به واردات نفت اختصاص داده‌اند. این مبلغ به میزان ۲۰ درصد بیش از سال ۲۰۰۱ یعنی در دوران اشغال افغانستان است. تفاوت در هزینه‌های اقتصادی امریکا را باید ناشی از تفاوت جایگاه عراق و افغانستان در بازار انرژی جهانی دانست.

چنین روندی را می‌توان در ارتباط با اتحادیه اروپا نیز مورد ملاحظه قرار داد. کشورهای حوزه پولی یورو که خیلی بیشتر به نفت وابسته هستند، در روند اشغال نظامی عراق ضرر بیشتری را در اثر افزایش قیمت نفت متحمل شده‌اند. آنان مخالفت خود را با اقدام نظامی امریکا علیه عراق اعلام داشته، اما ایالات متحده از الگوی یکجانبه‌گرایی برای تحقق اهداف راهبردی خود بهره گرفته است. نتایج

حاصل از اشغال عراق برای اقتصاد اروپا مخاطرات بیشتری را در مقایسه با رکود تورمی آمریکا در سال ۲۰۰۷ بر جا گذاشته است.

براساس گزارش آژانس اطلاعات انرژی، ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپایی در حدود ۱۷ درصد کل انرژی مصرفی جهان را مصرف می‌کنند که سهم عمده‌ای از این انرژی مصرفی از راه واردات تأمین می‌شود. نیاز اتحادیه اروپایی به انرژی وارداتی در سال ۲۰۰۹، حدود ۵۰ درصد از کل انرژی مصرفی این قاره بوده است و پیش‌بینی می‌شود به‌جز تغییرات بسیار محدود، این رقم برای کشورهای عضو این اتحادیه به ۶۵ درصد در سال ۲۰۳۰ برسد (Beklin, 2008: 1-2).

علت این امر را باید ذخایر نفتی اروپا و اوراسیا دانست. در این حوزه جغرافیایی صرفاً ۱۴۳ میلیارد بشکه نفت وجود دارد که برابر با ۱۲ درصد از ذخایر جهانی انرژی می‌باشد. چنین نشانه‌هایی بیانگر آن است که آسیب‌پذیری کشورهای صنعتی از موضوع انرژی بسیار گسترده بوده و از سوی دیگر پیامدهای پرمخاطره‌ای را برای کشورهای که از حمله نظامی جدید در خاورمیانه حمایت کردند، ایجاد می‌نماید.

آسیب‌پذیری کشورهای منطقه سازمان همکاری و توسعه اقتصادی در مقایسه با ایالات متحده به‌گونه‌ای تدریجی افزایش یافته است. در این فرایند، کاهش تولید ناخالص داخلی کشورهای اروپایی به میزان ۳ درصد بوده است. اگر در بحران‌های آینده زمینه برای شکل‌گیری شرایط مشابهی از اقدامات نظامی علیه ایران ایجاد شود، در آن شرایط اقتصاد کشورهای اروپایی بیش از سال ۲۰۰۷ با رکود تورمی روبه‌رو می‌شود. به‌عبارت دیگر، رکود تورمی انعکاس افزایش قیمت کالاهایی است که منجر به تغییر در موازنه اقتصادی بازار شده و امکان خرید برخی از کالاها را کاهش می‌دهد.

یکی از دلایل اصلی آسیب‌پذیری کشورهای صنعتی جهان غرب ناشی از محدودیت‌های تکنولوژیک آنان در جهت استفاده از انرژی‌های جایگزین است. این کشورها عموماً برنامه مشخصی برای استفاده از انرژی‌های جایگزین نفت یا برنامه‌های خاصی برای صرفه‌جویی و یا ذخیره‌سازی انرژی برای مواقع بحرانی ندارند. به‌طور متوسط این کشورها برای تولید یک کالای مشابه، دو برابر یک کشور

عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی انرژی مصرف می‌کنند. چنین کشورهایی کمتر قادرند بحران‌های مالی ناشی از افزایش قیمت نفت را مدیریت و تحمل کنند (رئیس طوسی و موسوی، ۱۳۸۴: ۵۷).

علاوه بر کشورهای صنعتی جهان غرب، بخش دیگری از کشورهای درحال توسعه جهان نیز با اقدام نظامی امریکا علیه ایران مخالفت دارند. از جمله این کشورها می‌توان به هند و برزیل اشاره کرد. هریک از کشورهای یادشده در سال‌های بعد از اعمال تحریم‌های یکجانبه امریکا علیه ایران، حجم مبادلات اقتصادی خود با جمهوری اسلامی را به میزان بسیار محدودی کاهش داده‌اند. در این مورد، هند در سال ۲۰۰۳ به میزان ۱۵ میلیارد (برابر با ۳ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور) نفت وارد کرده است. این رقم ۱۶ درصد بیشتر از قیمت واردات نفت سال ۲۰۰۱ بوده است.

روندهای تغییرپذیری اقتصادی در شرایط شکل‌گیری بحران انرژی، مخاطرات غیرقابل پیش‌بینی را برای کشورهای فرودست در سیاست بین‌الملل نیز به وجود می‌آورد. پیش‌بینی می‌شود که یک افزایش ۱۰ دلاری قیمت نفت باعث کاهش ۸ درصدی رشد تولید ناخالص داخلی در آسیا و ۱/۶ درصدی در کشورهای به شدت فقیر شود. چنین فرایندی میزان بدهی‌های اقتصادی کشورهای حاشیه‌ای در اقتصاد جهانی را افزایش می‌دهد. روندهای عمومی اقتصاد جهانی نشان می‌دهد که گسترش بحران در منطقه‌ای که از آن به «ژئوپلیتیک انرژی»^۱ یاد می‌شود، مخاطرات زیادی را ایجاد می‌کند.

بحران امنیتی در منطقه آسیای جنوب غربی آثار پرمخاطره‌ای را برای اقتصاد و سیاست جهانی ایجاد می‌کند. امنیت را باید به عنوان بخشی از راهبرد ژئوپلیتیکی کشورهای دانست که نیاز آنان به انرژی درحال افزایش است. روندهای بحران‌ساز در اقتصاد جهانی از یک سو مربوط به بازار انرژی است و از سوی دیگر باید آن را در ارتباط با رشد اقتصاد جهانی مورد ارزیابی قرار داد. براساس گزارش سال ۲۰۰۹ سازمان اطلاعات انرژی، کشورهای صنعتی و درحال توسعه نیاز بیشتری به مصرف

گاز طبیعی پیدا کرده‌اند. مصرف گاز سالیانه در حدود دو درصد افزایش می‌یابد. هرگونه بحران امنیتی، آثار خود را بر انرژی و محصولات هیدروکربنی به‌جا می‌گذارد.

افزایش قیمت نفت همچنین توازن تجاری میان کشورها و نرخ مبادله را تغییر می‌دهد. کشورهایی که تمامی نیاز خود به نفت را از محل واردات تأمین می‌کنند معمولاً دچار نوعی بهم‌ریختگی در تراز پرداخت‌هایشان می‌شوند که روی نرخ مبادله آنها فشار می‌آورد و در نتیجه وارداتشان گران‌تر و صادراتشان ارزان‌تر می‌شود. چنین روندی زمینه‌های کاهش درآمد ملی کشورهای در حال توسعه را به‌وجود آورده و چنین فرایندی به‌گونه غیرمستقیم بر اقتصاد جهانی اثر می‌گذارد (رئیس‌طوسی و موسوی، ۳۸۴: ۵۹).

۳. رویکرد کارگزاران اجرایی و اتاق‌های فکر آمریکا درباره تصاعد تحریم نفت ایران

بحران در اقتصاد جهانی تابعی از نشانه‌های رکود و تورم سیکلی است. زمانی که رکود و تورم هم‌زمان شکل گیرد، زمینه‌های بحران در اقتصاد جهانی به‌وجود می‌آید. در برخی از مقاطع زمانی، سازوکارهای اقتصاد سیاسی بحران در اقتصاد جهانی را تشدید می‌کند. از آنجاکه اقتصاد جهانی به میزان قابل‌توجهی به نفت وابسته است، بنابراین طبیعی است که زمینه‌های مربوط به کنترل اقتصادی در شرایطی ایجاد شود که نفت به‌عنوان کالای سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در سال ۱۹۷۳ قیمت جهانی نفت به‌دلیل نگرش سیاسی به نفت با افزایش قابل‌توجهی همراه شد. از آن مقطع زمانی به بعد، شاهد نشانه‌هایی از پترودلار در فضای اقتصاد سیاسی و راهبردی جهان و به‌ویژه کشورهای منطقه می‌باشیم. تحریم نفتی برای کاهش قابلیت راهبردی و اقتصادی ایران را می‌توان نشان دیگری از نگرش سیاسی بازیگران مسلط نظام جهانی به موضوع انرژی در اقتصاد جهانی دانست.

روندهای اقتصاد جهانی نشان می‌دهد که میزان نیاز کشورهای صنعتی به نفت خاورمیانه به‌گونه قابل‌توجهی افزایش یافته است. اقتصاد نفتی صرفاً در کشورهای خاورمیانه مشاهده نمی‌شود. بخش قابل‌توجهی از سازوکارهای اقتصادی کشورهای

صنعتی جهان غرب تحت تأثیر معادله انرژی قرار دارد. اداره انرژی ایالات متحده پیش‌بینی کرده است که نیاز به عرضه نفت اوپک از ۲۸ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۸ به ۶۰ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۰ خواهد رسید. در این روند، قسمت اعظم نیاز انرژی کشورهای صنعتی از خاورمیانه تأمین می‌شود. چنین آماری بیانگر آن است که تقاضای جهانی نفت تقریباً ۲ درصد در هر سال افزایش یافته و به ۷۶/۴ میلیون بشکه در روز تا سال ۲۰۲۰ می‌رسد (Myers Jaffe, 2003: 4).

فرایندهای اقتصاد جهانی به‌گونه‌ای سازماندهی شده است که نیاز کشورها به نفت و انرژی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. ایران و بسیاری دیگر از کشورهای حوزه خلیج فارس از قابلیت‌هایی برخوردارند که همکاری واحدهای سیاسی کشورهای صنعتی با ایران، عراق و عربستان سعودی را گریزناپذیر می‌کند. به‌موازات منابع نفت، شاهد اهمیت یافتن سایر انرژی‌های اقتصادی می‌باشیم. در شرایط موجود اقتصاد جهانی، انرژی جایگزین مانند گاز مایع، انرژی‌های تجدیدپذیر، همچنین ذغال‌سنگ و نیروی اتمی گران‌تر تمام می‌شوند و برای جایگزین شدن نیاز به راه‌اندازی دارند. بعضی از آنها از نظر مسائل محیط زیست زیر سؤال هستند و در حال حاضر اغلب آنها به‌عنوان جایگزین نفت، به‌لحاظ حمل‌ونقل مناسب نیستند.

متعادل‌سازی قیمت انرژی در شرایطی حاصل می‌شود که نوع نگاه کشورها به اقتصاد جهانی و سیاست بین‌الملل براساس ضرورت‌های جهانی سازماندهی شود. اگر فرایندهای اقتصاد جهانی تحت تأثیر معادله سیاست قرار گیرد و یا اینکه اقتصاد سیاسی نقش مؤثرتری در مقایسه با سایر حوزه‌های اقتصادی ایفا کند، در آن شرایط هرگونه محدودیت اقتصادی علیه یک بازیگر، آثار خود را در فضای عمومی اقتصاد جهانی به‌جا خواهد گذاشت.

با توجه به چنین رویکردی، افزایش قیمت نفت از طریق سازوکارهای اقتصاد سیاسی بین‌المللی و نگرش سیاسی به معادلات اقتصادی، مشکلات کوتاه‌مدت و طولانی‌مدتی را برای کشورهای صادرکننده و واردکننده انرژی ایجاد می‌کند. انرژی از این نظر در اقتصاد جهانی دارای اهمیت فراگیری است که می‌تواند تمامی فرایندهای تولید، توزیع و انتقال کالاهای خدماتی به کشورهای مختلف را تحت تأثیر قرار دهد. چنین رویکردی به مفهوم آن است که تصاعد تحریم اقتصادی ایران

به‌ویژه تحریم خرید نفت از جمهوری اسلامی پیامدهای خود برای اقتصاد جهانی خواهد داشت. براساس پیش‌بینی مراجع مختلف بین‌المللی، تقاضا برای نفت، طی بیست سال آینده کماکان روند صعودی خواهد داشت و برای پاسخ‌گویی به این تقاضا، تولیدکنندگان نفت باید بر میزان عرضه خود بیافزایند (Cordesman, 2004:250).

مارک جانسون، مدیر پروژه‌های فدراسیون دانشمندان هسته‌ای آمریکا درباره تهدیدات دولتی یا غیردولتی، به اینترپرس سرویس گفت: «یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که هریک از اقدامات تحت فرمان آمریکا هزینه‌های بالقوه‌ای دارد. چنین رویکردی به مفهوم آن است که هرچه اقدام کشورهای صنعتی غرب برای مقابله با قابلیت‌های اقتصادی ایران از طریق تحریم صنایع نفت و گاز شدیدتر باشد، هزینه‌های آن نیز برای کشورهای صنعتی به‌گونه قابل‌توجهی بیشتر خواهد بود».

با توجه به چنین رویکردی درباره تأثیر تصاعد تحریم اقتصادی ایران از سوی کشورهای صنعتی جهان غرب، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که اگرچه ایالات متحده درصدد محدودسازی اقتصادی و راهبردی جمهوری اسلامی ایران است، اما چنین رویکردی به‌معنای نادیده گرفتن ضرورت‌های اقتصاد جهانی کشورهای صنعتی غرب نیست. هرگونه محدودیت اقتصادی علیه کشورهایی که در زمره صادرکنندگان نفت و انرژی هستند، بر اقتصاد جهان غرب تأثیر می‌گذارند.

در تبیین چنین فرایندی، شش سناریوی محتمل از اقدامات تحت فرمان آمریکا علیه ایران شامل انزوا و محاصره خلیج فارس که منجر به اقدامات آمریکا برای کاهش صادرات هرگونه محصولات نفت پالایش‌شده، گاز طبیعی، تجهیزات و خدمات انرژی می‌شود، ارائه شده است. هریک از این سناریوها نشان می‌دهد که چگونه محدودیت اقتصادی، تهدیدات راهبردی و یا حمله تاکتیکی به تأسیسات ایران بر اقتصاد جهانی و سیاست بین‌الملل تأثیر می‌گذارد.

نظریه پردازان اقتصاد سیاسی جهان در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسیده‌اند که ممنوعیت جهانی بخش انرژی ایران هزینه‌ای بالغ بر ۳۲۵ میلیارد دلار را به اقتصاد جهان تحمیل می‌کند. براساس چنین نگرشی افزایش تحریم‌ها و تصاعد تهدیدات راهبردی علیه منابع اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران مخاطرات خاصی برای اقتصاد جهانی و همچنین اقتصاد کشورهای صنعتی غرب به‌وجود

می‌آورد. در گزارش‌های ارائه‌شده به این موضوع اشاره شده است که بمباران جامع ایران که شامل بمباران توانمندی‌های جمهوری اسلامی برای انجام اقدامات واکنشی و انتقامی می‌شود، هزینه‌ای بالغ بر ۱/۰۸۲ تریلیون دلار را برای اقتصاد جهان دربر خواهد داشت.

علی‌رغم گزارش‌های تهیه‌شده توسط نهادهای اقتصادی و انرژی ایالات متحده، مراکز در ایالات متحده به فعالیت خود ادامه می‌دهند که محدودسازی راهبردی ایران را ضرورت امنیتی برای اهداف منطقه‌ای ایالات متحده در خلیج فارس و آسیای جنوب غربی تلقی می‌کنند. از جمله این‌گونه نهادها می‌توان به «اتحاد علیه ایران هسته‌ای» و «بنیاد نومحافظه‌کار دفاع از دموکراسی» دو گروه تندرو در واشنگتن اشاره کرد که خواستار اقدامات اقتصادی علیه ایران شده‌اند.

به موازات گزارش‌های تهیه‌شده از سوی نهادهای راهبردی و اتاق‌های فکر آمریکا، برخی از مراکز و سازمان‌ها در ایالات متحده فعالیت دارند که بر ضرورت کاربرد سازوکارهای اقتصادی و راهبردی معطوف به شدت عمل فراگیر و تصاعدیابنده علیه ایران تأکید دارند. به عنوان مثال، **مارک دوپوویتز**، مدیر اجرایی «بنیاد دفاع از دموکراسی» در ماه ژوئن گفت: «کاخ سفید باید از این موقعیت استفاده کرده و جنگ اقتصادی را در تلاش برای لرزاندن بنیان هسته‌ای در جمهوری اسلامی افزایش دهد».

به موازات چنین رویکردی، شاهد تنظیم گزارش‌های دیگری هستیم که بر ضرورت محدودسازی تهدیدات اقتصادی آمریکا علیه ایران تأکید دارد. به عنوان مثال افرادی همانند **جان آیکنبری**^۱ بر این اعتقادند که ایالات متحده نیروی محرک فرایند جهانی شدن محسوب می‌شود. بنابراین این کشور نباید به انجام اقداماتی مبادرت ورزد که آثار اقتصادی و راهبردی تصمیمات اتخاذشده از سوی گروه‌های راست‌گرا، نتایج مخاطره‌آمیزی را برای منافع ملی ایالات متحده در آینده به وجود آورد. در عین حال **پل سالیوان**^۲، استاد اقتصاد و متخصص امنیت خاورمیانه در دانشگاه جرج تاون به اینترپرس سرویس گفت: «این حقیقت که هسته اصلی

1. John I Kenbery

2. Pole Sullivan

استراتژیست‌های نومحافظه‌کار درباره هزینه‌های افزایش درگیری با ایران مطالعه نکرده‌اند، دلیل بی‌کفایتی علمی گروهشان است.»

اثرات اصلی افزایش چنین تنش‌ی برای آمریکا با افزایش قیمت نفت و هزینه‌های نظامی و امنیت ملی مشخص می‌شود. در این مورد پل سالیوان با ترکیب مؤلفه‌های راهبردی به موازات شاخص‌های کنش اقتصادی بازیگران به این جمع‌بندی رسیده است که: «اگر به ایران حمله شود با ضدحمله‌هایی که خواهد داشت، قیمت نفت به راحتی به بالای ۲۵۰ دلار و یا بالاتر خواهد رسید. این مسئله می‌تواند آمریکا را دوباره دچار رکود کند.» درحالی‌که تنش‌ها بر سر نزاع چنددهه‌ای درباره برنامه هسته‌ای ایران افزایش می‌یابد.

اگرچه احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران در شرایط موجود دور از انتظار است، اما تحلیلگران به طور فزاینده‌ای در حال بررسی هزینه‌های مربوط به افزایش درگیری سرد بین آمریکا و ایران هستند. گزارش پروژه ایران که در ماه سپتامبر منتشر شد، نشان داد که هزینه مقابله به‌مثال ایران در درازمدت افزایش یافته و زمینه‌های لازم برای ظهور جنگ منطقه‌ای در حوزه ژئوپلیتیکی خلیج فارس که دارای منابع اقتصادی و راهبردی است را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

گزارش‌های دیگری نیز از سوی مراکز مطالعاتی «دوحزبی»^۱ درباره پیامدها و مخاطرات تصاعد محدودیت‌های راهبردی علیه ایران منتشر شده است. مراکز همانند شورای روابط خارجی و همچنین مشاورین ارشد شورای امنیت ملی آمریکا دارای نگرش معتدل‌تری در مورد اعمال تحریم‌های اقتصادی گسترده و تصاعد محدودیت‌های اقتصادی به موضوعات راهبردی هستند. آنان بر این موضوع تأکید دارند که: «علاوه بر هزینه‌های مالی حملات نظامی علیه ایران که چشمگیر خواهد بود، همچنین احتمال وجود هزینه‌های کوتاه‌مدت مرتبط با اقدام تلافی‌جویانه ایران از طریق حملات مستقیم نامتقارن عواملش وجود دارد.» یافته‌های گزارش پروژه ایران از این ایده که اقدام بزرگ‌تر علیه ایران منجر به هزینه‌های بیشتر می‌شود، حمایت می‌کند.



در گزارش تهیه شده با عنوان پروژه ایران، این موضوع مورد تأکید قرار گرفته است که: «افزایش تنش‌ها، اقدامات و اقدامات متقابل می‌تواند منجر به تبعات ناخواسته جدی شود. هرگونه برخورد نظامی بیشترین مخاطرات امنیتی طولانی‌مدت را برای امریکا و جهان غرب ایجاد می‌کند. طبیعی است که چنین راهبردی به‌طور چشمگیری همه این هزینه‌ها را افزایش داده و به‌طور بالقوه منجر به جنگ منطقه‌ای تمام‌عیاری می‌شود.» مشابه چنین رویکردی در سایر مراکز راهبردی امریکا نیز مورد توجه قرار گرفته است.

رویکردهای ارائه شده از سوی سایر اتاق‌های فکر و مراکز تصمیم‌گیری راهبردی امریکا مورد پذیرش قرار گرفته است. به‌عنوان مثال، می‌توان به رویکرد نشستی اشاره کرد که روز ۱۹ اکتبر ۲۰۱۱ درباره ملاحظات اقتصادی و نظامی جنگ با ایران در «مرکز منافع ملی امریکا» برگزار شد. پژوهشگران این مرکز نیز راهبرد تنظیم شده از سوی محققان پروژه ایران را مورد پذیرش قرار دادند. به‌عنوان مثال، **جی رابینسون‌وست** که پست‌های ارشدی را در کاخ سفید، وزارت انرژی و پنتاگون در دولت‌های مختلف جمهوریخواه داشت، در بیان ضرورت بهره‌گیری از سازوکارهای مرحله‌ای و غیرخصوصی تأکید کرد: «گسترش منازعات راهبردی امریکا علیه ایران با واکنش جمهوری اسلامی روبه‌رو می‌شود. در چنین شرایطی ممکن است ایالات متحده تولید هشت میلیون بشکه نفت را در یک روز از دست بدهد. اگر امریکا در این منازعه در زمان محدودی نیز به پیروزی برسد، این کاهش در بازارهای جهانی انرژی فوراً جبران نمی‌شود. معتقدیم در شرایط منازعه، قیمت نفت به بالای ۲۰۰ دلار در هر بشکه خواهد رسید.» (رامزی، ۱۳۹۱: ۴).

نیویورک‌تایمز روز ۲۰ اکتبر ۲۰۱۱ گزارش داد که امریکا و ایران برای نخستین بار به‌طورکلی درباره برگزاری مذاکرات مستقیم به توافق دست یافتند. اما تهران و واشنگتن مذاکرات دوجانبه محدودی را در سال ۲۰۰۹ داشتند که به گفته **فریده فرحی**، استاد مستقل دانشگاه هاوایی «در آن زمان مقامات ایران پتانسیلی در دولت جدید اوپاما یافتند که می‌توانست برخی از نگرانی‌های ایران درباره حق این کشور برای غنی‌سازی را برطرف کند.» نگرش باراک اوپاما برای متقاعدسازی ایران معتقد به راهبرد اعمال قدرت تدریجی است.

قدرت نرم آمریکا از قابلیت‌هایی برخوردار است که در قالب سیاست‌های مهار و محدودسازی راهبردی قادر خواهد بود محدودیت‌هایی را در چهارچوب سیاست بین‌الملل علیه کشورهای ایجاد کند. چنین فرایندی به‌گونه تدریجی می‌تواند زیرساخت‌های اقتصادی کشورهای همانند ایران را در میان‌مدت ناکارآمد ساخته و پیامدهای خود را در فضای اجتماعی، راهبردی و تضادهای سیاسی نخبگان منعکس سازد.

نگرش مبتنی بر «راهبرد مرحله‌ای» بخشی از سیاست باراک اوباما است که در قالب سازوکارهای قدرت نرم برای کم‌اثرسازی بازیگران چالشگر مورد استفاده قرار گرفته است. به‌طورکلی، می‌توان این موضوع را مطرح کرد که راهبرد مرحله‌ای بیشترین مطلوبیت امنیتی را برای آمریکا ایجاد کرده است. این راهبرد از یک سو مانع جنگ و برخورد نظامی شده است و از سوی دیگر می‌توان نشانه‌هایی از کاهش قابلیت اقتصادی ایران برای تأمین نیازهای راهبردی و اجتماعی را ملاحظه کرد. برخی از کارگزاران اجرایی ایران، چنین واقعیتی را مورد تأکید قرار داده‌اند.

بررسی ادبیات باراک اوباما نشان می‌دهد که وی به‌همراه تیم سیاست خارجی آمریکا تلاش می‌کنند تا روندهای جدیدی از همکاری‌های محدود و مشروط را با ایران ادامه دهند. نشانه چنین فرایندی از همکاری‌ها در مذاکرات گروه ۵+۱ مشهود است. روندهای مذاکرات هسته‌ای را باید به‌عنوان بخشی از نیاز ژئوپلیتیکی کشورهای دانست که از یک سو در تلاش برای فراهم نمودن زمینه‌های قدرت راهبردی ایران هستند و از سوی دیگر درصددند مانع تصاعد بحران و تبدیل تحریم‌های اقتصادی به منازعات نظامی شوند.

۴. رویکرد اروپایی به تصاعد تحریم نفت ایران

اروپا در زمره بازیگرانی محسوب می‌شود که از قابلیت لازم برای مشارکت با آمریکا در کنترل و یا تصاعد بحران‌های بین‌المللی برخوردار است. روندهای کنش سیاسی کارگزاران اجرایی و اتاق‌های فکر اروپا به‌گونه‌ای است که نشانه‌هایی از کاربرد الگوهای تعدیل‌یافته را مورد توجه قرار می‌دهد. نقش اروپا در اقتصاد جهانی به موازات نقش ایالات متحده در حال افزایش است. چنین رویکردی ناشی از

جهت‌گیری معطوف به چندجانبه‌گرایی راهبردی امریکا و اروپا برای مدیریت بحران‌های بین‌المللی است. الگوی رفتاری اروپا در برخورد با ایران را می‌توان نسبتاً مشابه سازوکارهای ایالات متحده دانست. چنین فرایندی از سال ۲۰۰۱ به بعد به لحاظ راهبردی تشابهات زیادی داشته است.

درباره علل همراهی راهبردی امریکا و اتحادیه اروپا برای تحریم محدود و مرحله‌ای ایران، رویکردهای مختلفی ارائه شده است. همبستگی‌های راهبردی امریکا - اروپا را می‌توان به‌عنوان یکی از انگاره‌های کاربرد الگوهای نسبتاً مشابه برای نقش‌آفرینی در بحران‌های منطقه‌ای دانست. روندهای اقتصاد سیاسی اروپا به‌گونه‌ای است که از طریق مشارکت راهبردی با ایالات متحده می‌تواند بخشی از نیازهای اقتصادی و راهبردی خود در سیاست بین‌الملل را تأمین کند.

از سوی دیگر، از نظر واردات نفت خام نیز، خاورمیانه و شمال آفریقا از دیگر مناطقی هستند که برای سیاست متنوع‌سازی منابع انرژی مورد نیاز اروپا در راستای کاهش وابستگی به روسیه، مدنظر اعضای این اتحادیه هستند. اروپا به‌دنبال تعامل سیاسی - اقتصادی با کشورهای این منطقه برای تأمین امنیت انرژی خود است، اما بی‌ثباتی‌هایی سیاسی در منطقه و رقابت‌های کشورهای قدرتمند آسیا و امریکای شمالی در این منطقه، از جمله چالش‌های پیش روی اروپا در این منطقه هستند. هم‌اکنون اروپا به‌طور متوسط به واردات ۳۰ درصد نفت خام و ۱۵ درصد گاز طبیعی از خاورمیانه و شمال آفریقا وابسته است (مه‌دی‌ان و فخری، ۱۳۹۱: ۵۵).

اگرچه اروپا نیاز فراگیری به منابع انرژی جهانی دارد، اما ضرورت‌های ژئوپلیتیکی قدرت‌های بزرگ برای کنترل منابع انرژی ایجاب می‌کند که آنان از سازوکارهای نسبتاً مشابهی برای مقابله با بحران‌های منطقه‌ای استفاده کنند. ضرورت‌های راهبردی با نیازهای اقتصادی اتحادیه اروپا نسبتاً همگون است. به همین دلیل است که موضوع انرژی در رابطه با کشورهای مؤثر اروپا یعنی آلمان، انگلیس و فرانسه نه‌تنها یکی از مؤلفه‌های اقتصادی محسوب می‌شود، بلکه باید آن را از ضرورت‌های راهبردی تلقی کرد.

از این رو تضمین امنیت انرژی برای اقتصادهای مدرن، امری ضروری است؛ زیرا آنها به‌شدت به انرژی وابسته هستند و برنامه‌ریزی درازمدت اقتصادی آنها، به

ثبات در دسترسی انرژی بستگی دارد. در چنین شرایطی می‌توان انگاره همبستگی راهبردی کشورهای دوسوی آتلانتیک را در مورد موضوع انرژی تبیین کرد. انرژی در تفکر امریکایی‌ها بخشی از راهبرد امنیتی محسوب می‌شود. چنین نگرشی به دلیل ضرورت‌های اقتصادی در تفکر راهبردی کشورهای اروپایی به‌ویژه آلمان و فرانسه نیز منعکس شده است (Joffe, 2007: 1).

کشورهای اروپایی نیز بعد از اشغال عراق توسط ایالات متحده به نگرش نسبتاً مشترکی با امریکا رسیده‌اند. ضرورت‌های راهبردی و نیازهای مشترک آنان به بازارهای اقتصادی به‌ویژه منابع انرژی را باید در زمره مؤلفه‌هایی دانست که نه تنها همکاری دو حوزه آتلانتیک را اجتناب‌ناپذیر می‌کند، بلکه هیچ‌گونه نشانه‌ای از جدایی در سازوکارهای راهبردی آنان در زمینه تصمیم‌گیری اقتصادی در مورد فرایند تحریم نفتی ایران مشاهده نمی‌شود.

۵. قابلیت‌های راهبردی و رویکرد ایران نسبت به تحریم‌های تصاعدیابنده
الگوی محدودسازی راهبردی ایران را باید بخشی از سازوکارهای ائتلاف قدرت‌های بزرگ در قالب قطعنامه‌های شورای امنیت دانست. قطعنامه‌هایی که از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ در برخورد با جمهوری اسلامی ایران در شورای امنیت سازمان ملل تنظیم شده است را باید به‌عنوان زیربنای نگرش راهبردی امریکا و اتحادیه اروپا برای اعمال تحریم‌های اقتصادی یکجانبه دانست. اگرچه کشورهای روسیه و چین مخالفت خود را با تحریم‌های یکجانبه امریکا و اتحادیه اروپا ابراز داشته‌اند، اما واقعیت‌های راهبردی سیاست بین‌الملل نشان می‌دهد که آنان درباره ضرورت محدودسازی اقتصادی ایران دارای رویکرد مشترک بوده، اما درباره تصاعد تحریم‌ها از الگوی تداوم دیپلماسی همکاری‌جویانه بهره گرفته‌اند.

در چنین شرایطی لازم است ایران از الگویی مبتنی بر خوداتکایی و خودیاری در حوزه سیاست بین‌الملل استفاده کند. قابلیت‌های اقتصادی و راهبردی ایران به‌گونه‌ای است که در شرایط منازعه و رویارویی نظامی می‌تواند از توانایی‌های خود استفاده کند. این امر تأثیراتی بر موضوع امنیت انرژی می‌گذارد. از سوی دیگر، قابلیت و ظرفیت منابع انرژی ایران به‌گونه‌ای است که نظام جهانی قادر نیست این

کشور را در طولانی مدت نادیده بگیرد.

در میان کشورهای خاورمیانه، ایران به تنهایی نزدیک به ۴۰ درصد منابع گازی و حدود ۲۰ درصد منابع نفت خام این منطقه را در اختیار دارد و به طور طبیعی انتظار می رود از اصلی ترین شرکای انرژی اتحادیه اروپا باشد. حضور ایران در کنار اعراب در طرح نابوکو (انتقال گاز از ایران و گرجستان) برای اروپاییان مهم است. منابع گازی ایران و اقتصادی بودن مسیر انتقال انرژی از ایران برای اروپا اهمیت خاصی دارد. لذا اروپا چاره‌ای جز استفاده از ظرفیت ایران و عراق برای تأمین انرژی خود ندارند (مه‌دیان و فخری، ۱۳۹۱: ۵۶).

برخی از نظریه پردازان بر این اعتقادند که محدودیت‌های راهبردی علیه ایران در شرایطی انجام می شود که نیاز جهان صنعتی به انرژی تأمین شود. در تبیین چنین موضوعی به فرایند ورود نفت عراق به بازارهای جهانی اشاره می شود. نفت عراق از سال ۲۰۱۱ وارد بازار جهانی انرژی شده است. در چنین شرایطی عراقی‌ها قادر خواهند بود تا به موازات عربستان، امارات عربی متحده و کویت نیازهای انرژی آمریکا و اتحادیه اروپا را در چهارچوب همکاری با بازار جهانی انرژی تأمین کنند. بنابراین انرژی به عنوان یک متغیر ژئوپلیتیک، جایگاه ویژه‌ای را در بازی‌های قدرت نظام جهانی باز کرده و دسترسی به منابع انرژی برای تمامی سطوح سلسله‌مراتبی قدرت جهانی، اهمیتی استراتژیک پیدا کرده است.

نتیجه‌گیری

همواره بین سیاست انرژی و راهبرد کشورهای صنعتی رابطه ارگانیک وجود داشته است. انرژی یکی از نیازهای بنیادین کشورهای توسعه یافته صنعتی غرب محسوب می شود. نظریه پردازانی مانند جفری هارت بر این اعتقادند که هر کشوری که بتواند کنترل خطوط و مسیرهای انتقال انرژی را در اختیار گیرد، نقش محوری در اقتصاد و سیاست جهانی خواهد داشت. با توجه به اهمیت انرژی در اقتصاد و سیاست جهانی و جایگاه ایران در نظام ژئوپلیتیکی انرژی جهانی، روندهای جدید سیاست اقتصادی آمریکا در ارتباط با تحریم ایران را باید براساس اجتناب از درگیری، مورد توجه قرار داد.

برگزاری اجلاس ژنو ۱، ۲ و ۳ در اکتبر و نوامبر ۲۰۱۳ را باید به‌عنوان تلاش دولت اوباما برای پرهیز از درگیری نظامی با ایران دانست. درحالی‌که رویکرد گروه‌های محافظه‌کار در آمریکا و اسرائیل معطوف به تصاعد بحران بوده است. این امر نشان می‌دهد که یکی از دلایل اصلی جایگاه‌یابی ایالات متحده در سیاست و اقتصاد جهانی ناشی از مؤلفه‌های ارتباطی و قابلیت هدایت مسیرهای انرژی است. الگوی اقتصادی ایالات متحده درباره کنترل انرژی جهانی معطوف به ایجاد کنسرسیومی است که رابطه متوازن بین اقتصاد، سیاست و امنیت بین‌الملل را تنظیم کند.

روندهای تحریم نه‌تنها منجر به اجتناب از درگیری نظامی شده است، بلکه باید یکی از نشانه‌های آن را موافقت‌نامه ایران و گروه ۵+۱ در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳ دانست. برخی دیگر از نظریه‌پردازان بر این اعتقادند که سیاست اقتصادی آمریکا معطوف به حفظ بازارهای انتقال انرژی است، بنابراین سیاست تحریم اقتصادی ایران را باید در قالب الگوی اقتصاد جهانی مورد تحلیل قرار دهد. روندهای موجود بیانگر آن است که منابع اقتصادی و بازارهای نظام سرمایه‌داری رابطه مستقیمی با رویکردهای سیاست بین‌الملل دارد.

سیاست تحریم اقتصادی ایران را می‌توان گزینه‌ای کوتاه‌مدت و تغییرپذیر دانست. کشورهای اتحادیه اروپا نیز به‌دلیل محدودیت‌های اقتصادی ایجادشده برای ایران با مشکلاتی برای بازپرداخت هزینه‌های خود روبه‌رو شده‌اند. بخشی از بحران یونان، ایتالیا، اسپانیا و پرتغال را باید ناشی از سیاست اقتصادی اتحادیه اروپا در ارتباط با تحریم ایران دانست. هریک از کشورهای یادشده در دوران‌های مختلف تاریخی مخالفت خود را با کاربرد ابزارهای نظامی علیه ایران بیان داشته‌اند. به همین دلیل است که کشورهای اروپایی از موافقت‌نامه ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳ ایران و کشورهای گروه ۵+۱ حمایت بیشتری به‌عمل آورده‌اند.

روندهای موجود نشان می‌دهد که افزایش قیمت نفت در زمره مؤلفه‌هایی محسوب می‌شود که سیاست تحریم ایران را تحت تأثیر قرار خواهد داد. ایران در بازار انرژی جهانی از جایگاه مؤثری برخوردار است. توسعه صنعت نفت و گاز در ایران منجر به ارتقای نقش ایران در بازار جهانی انرژی خواهد شد. هدف ایالات

متحدہ از اعمال تحریم‌ها را باید تغییر در سیاست امنیتی و راهبردی ایران دانست. تغییر در الگوهای رفتار سیاسی ایران در دولت حسن روحانی، دغدغه‌های راهبردی امریکا را کاهش خواهد داد. در چنین شرایطی است که ایران به گونه‌ای تدریجی بار دیگر وارد بازار انرژی جهانی خواهد شد. بخش قابل توجهی از تحریم‌های اقتصادی ایران که مربوط به انرژی و فروش نفت است، در معرض ترمیم و تعدیل خواهد بود. موافقت‌نامه ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳ را باید به‌عنوان پایان مرحله اول دیپلماسی فشرده ایران و گروه ۵+۱ دانست. لازم به توضیح است که چنین فرایندی برای نقش‌آفرینی گسترده‌تر ایران در بازار جهانی انرژی در سال ۲۰۱۴ ادامه خواهد یافت.*





منابع

الف - فارسی

- رئیس طوسی، رضا و مسعود موسوی شفیعی. ۱۳۸۴. «نگاهی بر تأثیر چگونگی افزایش قیمت نفت بر اقتصاد و سیاست جهان»، *سیاست* (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی)، شماره ۶۷.
- رامزی، جاسمین. ۱۳۹۱. «تنش با ایران موجب افزایش قیمت نفت و رکود اقتصادی آمریکا می‌شود»: www.noorportal.ir
- فریدمن، توماس. ۱۳۸۸. *جهان مسطح است: تاریخ فشرده قرن ۲۱*، ترجمه احمد عزیزی، تهران: انتشارات هرمس.
- کوهن، سائول. ۱۳۸۷. *ژئوپلیتیک نظام جهانی*، ترجمه عباس کاردان، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- مهدیان، حسین و سیروس فخری. ۱۳۹۱. «ژئوپلیتیک انرژی ایران و امنیت انرژی غرب»، *پژوهش‌های جغرافیای انسانی*، دوره ۴۴، شماره ۴، زمستان.
- ویلیامز، پل دی. ۱۳۹۰. *درآمدی بر بررسی‌های امنیت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات امیرکبیر.

ب - انگلیسی

- Belkin, P. 2008. "The European Union's Energy Security Challenges", **CRS Report for Congress**, Congressional Research Service, PP. 2- 14.
- Bivens, Josh. 2006. "The Benefiting of Dollars Decline", in: www.epi.org/briefingpapers/140.Pdf.
- BP Statistical Review of World Energy. 2010. In: <http://www.bp.com/sectionbodycopy>.
- BP. 2006. BP Statistical Review of World Energy 2006, In: <http://www.bp.com> (London : BP).
- Cordesman, Anthony H. 2004. **Energy Developments in the Middle East**, London: Prneger.

- Ebinger, C. 2007. **About the Energy Security Initiative**, Booking Institution, Washington DC.
- Joffe. 2007. **The Geopolitics of Energy Security**, Geopolitics and International Boundaries Research Center School of Oriental and African Studies University of London.
- Myers Jaffe, Amy. 2003. **Post September 11 Update Report; Political, Economic, Social Cultural, and Religions Trends in the Middle East and the Gulf and Their impact on Energy Supply**, Washington: The James Baker Institute for Public Policy.

